

دین‌ورزی عامه و پیامدهای آن

(بررسی بنیادها، نمادها و پیامدهای آن)

زاهد ویسی*

چکیده

در این مقاله کوشش می‌شود نحوه دین‌ورزی توده مردم بیان شود و نشان داده شود که آنچه آنان به نام دین انجام می‌دهند، تا چه اندازه با حقیقت آموزه‌های دینی در ارتباط است و تا چه اندازه برآیند فکر خود آنان یا حوزه‌های غیردینی است... از این رو تلاش بر این است که نحوه شناخت طیف عظیم پیروان دین از مفاهیم و مقولات دین بررسی شود و به آثار زیانبار و آسیب‌های ناشی از این نحوه تسدین یا شیوه تلقی از دین، اشاره شود. بر این اساس ناگزیر به بررسی اجمالی معنی دین در متون اصلی و دست اول دین می‌پردازیم تا میزان فاصله و گریز این دسته از مومنان از آن اصول و مفاهیم بهتر روشن شود. نکته شایان تذکر نیز این است که در اینجا منظور از دین، دین اسلام، به معنایی است که پس از بعثت حضرت رسول اکرم (ص) به عنوان یک نظام و برنامه مطرح شده است.

معنای اصطلاحی دین در قرآن

با همه کاوش‌ها و جستارهایی که درباره دین صورت گرفته، کمتر اتفاق افتاده است که آن را بر مبنای اصول و مبانی موجود در قرآن و سنت اصیل و تردیدناپذیر بررسی کنند. برعکس بیشتر تعاریف و نظریاتی که درباره دین ارائه شده است، براساس دستمایه‌های علمی جاری در محافل دانشگاهی و بویژه حوزه علوم انسانی است که البته با وجود اهمیت و اعتبار والای این دستاوردها، نمی‌توان از کاستی‌ها و کمبودهای پیدا و پنهان آنها چشم پوشید؛ زیرا نخست، این تعاریف و توضیحات بیش از حد لازم بر سنت فکری غریبان و آیین حاکم بر ساحت فکری - فرهنگی غرب استوار است و کمتر به فرهنگ‌های غیرغربی توجه کرده است.^۱ دوم آنکه، سابقه ذهنی و عینی غریبان از دین حاکم بر جامعه و فرهنگ خود (مسیحیت) و چالش‌های ناشی از برخورد کلیسا با حوزه‌های غیر کلیسایی یا غیر مرتبط با کلیسا، در ارائه این تعاریف و توضیحات، نقش مستقیم و انکارناپذیری دارند.^۲

سوم آنکه، آنچه در اکثر این تعاریف محوریت یافته، تاکید و تکیه بر بعد روحی یا «معنوی» دین بوده است. انگار منظور از دین صرفا مجموعه‌ای از افکار و تمایلات ذهنی و روحی است که هیچ‌گونه ربطی به عالم خارج از ذهن ندارد و اگر هم ارتباطی با عالم خارج از ذهن داشته باشد، از محدوده «توصیه» فراتر نمی‌رود؛ به طوری که می‌توان فارغ از دین و وصایای آن، امور جاری در حوزه زندگی را ساماندهی کرد.

به عبارت دیگر، دین در این گونه تعاریف، بیش از آنکه یک «فعل» به شمار آید، یک «صفت» یا «حالت» است و میزان «مرکزیت» و «محوریت» آن به قدری کم‌رنگ است که می‌توان آن را به حاشیه راند و بدون حضور آن، امور مربوط به دنیا و مسائل آن را قاعده‌بندی و تعریف کرد.

درحالی که براساس آموزه‌های قرآنی این نحوه تلقی از دین نادرست و اساسا ناروا است؛ زیرا معنویت به مثابه بخشی از دین، نمی‌تواند همه ابعاد و زوایای این مفهوم عظیم را نمایان سازد. به علاوه، یک فرهنگ خاص و تجربه ویژه آن با این مفهوم (دین)، منطقا نمی‌تواند به معنای معیاری اساسی تلقی شود و بر پایه آن نتیجه گرفت که سرنوشت محتوم همه فرهنگ‌ها

و افکار دیگر نیز خواه ناخواه به مسیری ختم می‌شود که قبلا برای آن فرهنگ خاص اتفاق افتاده است!

در اینجا قصد بررسی رهیافت‌های خاص مرتبط با تعریف و توضیح دین در میان نیست؛ بلکه کوشش می‌شود تعریفی از دین ارائه شود که براساس اصول ثابت و مسلم دینی، مفهوم و مقتضای حقیقی این مفهوم را نمایان سازد تا براساس آن، امکان بررسی ارتباط دین با معرفت و معیشت فراهم گردد و میزان انحراف افراد از چارچوب دین روشن شود. بر این مبنا در ادامه به صورت خلاصه به بررسی کوتاهی درباره معنای اصطلاحی دین در قرآن می‌پردازیم و به همین خاطر، ناگزیر در دایره لغات و واژگان هم‌ریشه این اصطلاح قرآنی، در زبان عربی نظری گذرا می‌افکنیم.

در زبان عربی واژه «دین» یک اصل است و همه زیرشاخه‌ها، فروع و مشتقاتش به آن برمی‌گردد. معنای اصلی آن نیز نوعی پیروی و تسلیم شدن است.^۳ این واژه معانی مختلفی دارد؛ ولی به طور کلی می‌توان همه او را در چند بخش دسته‌بندی کرد:

۱. سلطه، سیطره، حاکمیت، فرمان دادن، واداشتن به پیروی و فرمانبری و به کارگیری قوه قاهره^۴ در برابر طرف مقابل و به اطاعت درآوردن او.
۲. اطاعت، بندگی، خدمت، در اختیار کسی قرار گرفتن، فرمانبری از امر کسی و پذیرش تسلیم در برابر غلبه و قدرت او.
۳. شرح، قانون، طریقه، مسلک، عادت و آداب و رسوم.
۴. جزاء، سزا، داوری و حساب و کتاب.

براین اساس عرب‌های زمان نزول قرآن هرگاه واژه دین یا یکی از مشتقات آن را به نوعی به کار می‌بردند یا می‌شنیدند، منظورشان یکی از معانی مندرج در دسته‌بندی چهارگانه فوق بود. البته بدیهی است افق واقعی این واژه در سطح روابط و مناسبات حاکم بر امور جاری و ساری در زندگی محدود می‌شد تا اینکه قرآن مجید نازل شد و همه معانی چهارگانه این واژه را نه به عنوان اجزای پراکنده و جدا از هم، بلکه به عنوان یک «اصطلاح» به کارگرفت تا به این صورت بیان‌کننده دیدگاه قرآن درباره «نظام» مورد نظری باشد که دقیقا دارای چهاررکن اساسی است و آن چهار رکن عبارتند از:

۱. حاکمیت و سلطه برتر.

۲. اذعان به آن حاکمیت و سلطه و اطاعت از آن.
۳. نظام فکری و عملی مندرج در ذیل آن حاکمیت.
۴. سزا و جزایی که حاکمیت برتر در قبال اجرا یا عدم اجرای آن نظام فکری اعمال می‌کند.

در قرآن مجید، گاه واژه دین به معنای یکم و دوم به کار می‌رود^۶، گاه به معنای سوم به کار می‌رود^۷، گاه نیز به معنای چهارم به کار می‌رود^۸ و بالاخره گاه به صورتی به کار می‌رود که بیانگر همان نظام کامل مورد نظر قرآن با اجزا و ارکان چهارگانه آن است.^۹

بر این اساس، با توجه به آنچه در پژوهش لغوی واژه دین گفته شد، می‌توان معنای اصطلاحی دین در قرآن را به این صورت بیان کرد که دین عبارت است از: برنامه و نظام کامل، شامل و فراگیری که از یک سو بیان‌کننده وجود فرمانروا و فریادرس مطلق است که بر اجزا و اعضای پیدا و پنهان هستی احاطه کامل دارد و از سوی دیگر نمایانگر فرمان‌پذیری و بندگی پناه‌جویی است که وجود، فرمان، قدرت و احاطه آن فرمانروا را پذیرفته است.

آنچه میان این دو طرف موجود در تعریف را بر می‌کند، قوانین، اصول، مبانی و برنامه‌هایی است که از طرف فرمانروا و فریادرس مطلق طراحی و ارائه شده است تا موجود فرمان‌پذیر و فرمانبر براساس آنها عمل کند و ضمن برآورده ساختن نیازهای خود در این دنیا، انتظار دریافت ثواب را داشته باشد. بدیهی است عدم اجرای این برنامه‌ها، علاوه بر پدیدآوردن مشکلاتی در این دنیا، عقاب و عذاب اخروی را نیز به همراه دارد.^{۱۰}

مفهوم و مقتضای دین به معنای اصطلاحی آن

از این رو در ادامه این مقاله دین و نحوه دین‌ورزی افراد و گروه‌های مختلف را با این دید بررسی می‌کنیم که منظور از دین، یک نظام و کل واحد است که اجزای مختلف آن، چنان در هم تنیده و مرتبطند که تصور یکی بدون دیگری ناممکن است و اتفاقاً منظور نگارنده از انحراف در دینداری و دین‌ورزی، پیش از هر چیز به معنای «احساس انفکاک این اجزا از هم» یا جدا ساختن عملی این بخش‌ها از یکدیگر است؛ از این رو باید دید که مفهوم و مقتضای تعریف اصطلاحی دین در قرآن چیست؟

مفهوم یکم: دین؛ یعنی همگرایی عقیده و شریعت

توضیح اجمالی این مفهوم به این صورت است که دین یک حالت «ذهنی» دارد و یک حالت «عینی»، یا یک حالت «نظری» دارد و یک حالت «عملی» و تا آنجا که به موضوع این مقاله مربوط می‌شود، می‌توان گفت یک حالت «معرفتی» دارد و یک حالت «معیشتی».

اما نکته ظریف اینجا است که این دو حالت مختلف که در صورت‌های گوناگونی بیان شد، به مثابه یک جزیره جداگانه و مستقل از هم نیستند؛ یعنی چنان نیست که بتوان هر یک از آنها را بدون دیگری تعریف و معرفی کرد و باز هم ادعا کرد که هر یک از این دو وجه کاملاً مجزا، یکی هستند. برعکس، به نظر من جدا کردن حالت‌های دوگانه دین - با توجه به تعریف ارائه شده در ابتدای مقاله - اساساً امکان‌پذیر نیست و در صورت تجزیه و جداسازی آنها از هم، دیگر دین به حساب نمی‌آیند. داستان همگرایی و اجتماع این دو وجه از دین و عدم امکان جدا ساختن آنها از هم بسان مثالی است که مولوی در مثنوی آورده و گفته است:

جفت مایی جفت باید هم صفت	تا برآید کارها با مصلحت
جفت باید بر مثال همدگر	در دو جفت کفش و موزه درنگر
گر یکی کفش از دو تنگ آید به پا	هر دو جفتش کار ناید مر تو را ^{۱۱}

دقیقاً در مورد اجزای دوگانه دین، عقیده و شریعت یا معرفت و معیشت نیز همین‌گونه است؛ به طوری که حضور یکی بدون دیگری، دقیقاً به معنای این است که: «هر دو جفتش کار ناید مر ترا». دلیل این امر هم کاملاً واضح است؛ زیرا عقیده یا نظریه‌ای که در عمل نیاید و حالت کاربردی پیدا نکند، هیچ اهمیتی ندارد و صرفاً در حد حرف و سخن باقی می‌ماند. عمل یا رفتاری هم که مبتنی بر یک عقیده یا نظریه درست نباشد، نه عمق دارد و نه دوام و استمرار آن تضمین و توجیهی می‌یابد. به همین خاطر دین در اصطلاح قرآنی، همزمان به معنی عقیده و شریعت یا معرفت و معیشت است.^{۱۲}

در عرف عمومی، دین را به معنای پاره‌ای رفتارهای معطوف به رهبانیت، زهدگرایی، آخرت‌اندیشی و به طور کلی برخی اعمال و مناسک عبادی خاص و مشخص می‌دانند؛ به طوری که معتقدند کاربرد و کارکرد دین همین امور و موارد است و بس!

در حالی که براساس آنچه در تعریف اصطلاحی دین در قرآن بیان شد، منظور از دین یک برنامه و نظام جامع زندگی است که دنیا و عقبی را با هم دربرمی‌گیرد؛ زیرا آنچه درباره اشتمال دین بر عقیده و شریعت یا معرفت و معیشت گفته شد، بسی فراتر از آداب و مناسک خاص و مشخص پرستشی - نیایشی است که به اوقات و اماکن خاص و معینی اختصاص داشته باشد؛ چراکه این امور با هر تفسیر و تاویلی که مدنظر قرار گیرند، بخشی از زندگی (معیشت) را دربرمی‌گیرند و بخش‌های بزرگ‌تر و بیشتر زندگی به امور و موارد دیگری غیر از این آداب و اعمال اختصاص دارد.

از این رو اگر منظور از دین، صرفاً پرداختن به امور پرستشی - نیایشی باشد، عملاً جزئی، محدود و ناتمام است؛ زیرا براساس این فرضیه از احاطه و اشتمال بر بخش‌های عظیمی از زندگی بازمی‌ماند؛ در حالی که هم براساس تعریف لغوی و هم معنای اصطلاحی واژه دین، این تحدید و انحصار، بی‌معنا است. از آن مهم‌تر، زندگی عملی انبیبای کرام و بویژه شخص رسول اکرم (ص) و اولیای حقیقی دین، بیانگر امری غیر از این است.

بر این اساس به نظر می‌آید یکی از میناهای اصلی انحراف در دین‌ورزی عموم مردم مبتنی بر همین تحدید ناروا است. از این گذشته، معنای اصلی و واقعی «عبادت» که به پرستش، نیایش و به طور کلی تدین معنا می‌شود، فراتر از تنسک و نیایش‌گری است؛ زیرا عبادت در اصل به معنای موضع‌گیری عملی مبتنی بر معرفت و شناخت عمیق و باطنی است که معروف‌ترین وجه آن با حالت پرستش و نیایش ظهور کرده است؛ وگرنه پرستش و نیایش بخشی از عبادت است.^{۱۳}

به علاوه، فرد یا گروهی که والاترین تجلی روحی خود را براساس موضع‌گیری پرستشی - نیایشی نمایان می‌سازد، مگر ممکن است در احوال دیگری که از لحاظ لطافت و قدسیت

فروتر از حالت پرستشی او هستند، در مسیری غیر از مسیر پرستش و نیایش خود حرکت کند؟

براین اساس می‌توان گفت که دین در اصطلاح قرآنی، علاوه بر مفاهیم والای مربوط به روح و معنویت، لوازم و اقتضات عملی متعددی را نیز دربردارد که بسته به میزان غفلت از آنها، می‌توان میزان انحراف در معرفت و معیشت دینی افراد و گروه‌ها را سنجید. از جمله بارزترین لوازم و مقتضیات حتمی و انکارناپذیر دین، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: مقتضای ایمانی، مقتضای تعبدی، مقتضای تشریحی، مقتضای اخلاقی، مقتضای فکری، مقتضای تمدنی و ...^{۱۴}

واضح است که توضیح هر یک از امور فوق نیازمند مجال و مقال مفصل و مستوفایی است و در این مقطع نمی‌توان به آنها پرداخت. هدف از ذکر آنها نیز نشان دادن این واقعیت است که بیان شود هدف دین، یک آرمان ماورایی و خیالی نیست و چنان‌که گفته شد، اصول و منابع مسلم آن (کتاب و سنت) و عملکرد اولیای حقیقی دین نشان می‌دهد که دین در اصطلاح قرآنی، معرفت و معیشت، عقیده و شریعت و به عبارت رساتر، دین و دنیا را دربرمی‌گیرد. این است که دعوتگر معاصر، مرحوم سید قطب خطاب به کسانی که می‌خواستند برای مقابله با سوسیالیست‌ها، بخش‌های اقتصادی اسلام (زکات) را به صورت مستقل از عقاید (وجه نظری) به کار گیرند، ندا برآورد که: یا اسلام کامل یا هیچ؟^{۱۵}

می‌خواستیم برای تکمیل این بحث به آیاتی از قرآن مجید استناد کنیم که در بحث معنای اصطلاحی دین در قرآن، بویژه آنجا که بیانگر معنای دین به مثابه یک نظام کامل و فراگیر بود، آورده شد؛ اما برای پرهیز از تفصیل بیشتر این بخش، این کار را به خواننده ارجمند موکول می‌کنم. در اینجا جهت پرهیز از تفصیل این بخش، از بررسی سایر اوصاف واقعی و حقیقی این دین، نظیر توازن، مثبت‌گرایی، واقع‌گرایی، عموم و ... خودداری می‌کنیم.^{۱۶}

بدین ترتیب، براساس تعریف دین و بررسی فهرست‌وار پاره‌ای از اوصاف و خصایل آن روشن شد که برخلاف تصور رایج، دین نه تنها در معنای پرستش و نیایش و التزام به مناسک و تعبدات فردی مربوط به اوقات و اماکن خاص محدود و منحصر نیست، بلکه ضمن دربرداشتن همه این جنبه، حاوی جوانب و زوایای فراتری است که بدون آنها زندگی افراد انسانی سامان و انتظام نمی‌یابد. به عبارت دیگر، دین می‌کوشد با ترسیم قلمرو خاص برای

یک نظام جامع و تمام‌عیار، از حالت انفعالی و عاطفی تحمیل شده بر آن فراتر رود و به سطح «فعال» بودن و واقع‌گرایی و مواجهه مستقیم با زندگی عینی و عملی برسد و راه روشنی را پیش پای انسان‌ها بگذارد.

با این حال به علت تفاوت افراد در نحوه مواجهه با دین و آموزه‌های آن، برداشت‌های مختلفی از قوانین و قواعد روشن دین صورت گرفت و در نتیجه تلقی‌های متفاوتی از دین شایع شد که بسیاری از آنها در اکثر مواضع خود با مفهوم اصلی و واقعی نهفته در بطن دین تفاوت و فاصله فراوانی داشتند. فقها، متکلمان، صوفیان، فلسفه‌پردازان و سایر نحل و رویکردهای دیگری که در جامعه دینی به سرمی‌بردند، براساس شاخص‌های گروهی و مکتبی خود، دین و اصول آن را تفسیر و تأویل کردند و در نتیجه به دستاوردهای مختلف و متفاوتی نایل آمدند که گاه تفاوت میان آنها تا حد تناقض و تضاد می‌رسید؛ به طوری که هر کسی تعجب می‌کرد از اینکه می‌دید در متن یک دین و از بطن تعالیم و آموزه‌های واحد و مشخص آن، نتایجی تا این حد متفاوت و مختلف حاصل می‌شد.

از این رو باید گفت که در نتیجه تعامل گوناگون افراد با اصول و مبانی دین و مواجهه متفاوت آنها با آموزه‌ها و مقاصد آن، اصناف مختلفی از دینداری ظهور و بروز کرد که هر یک از آنان با استناد به دین، بسیاری از افکار و اقوال و حتی اعمال را تجویز و توجیه می‌کردند که اگر نیک بنگریم، هیچ ربط و پیوندی با دین ندارد و حتی مورد نکوهش و سرزنش دین نیز قرار می‌گیرند.

در ادامه جهت تبیین بیشتر جوانب دین به معنای قرآنی آن، به چند ویژگی برجسته آن به صورت اجمالی اشاره می‌شود.

با آنکه در تعریف مذکور از دین به صورت صریح و ضمنی به بسیاری از اوصاف و خصایل دین اشاره شد، به منظور بررسی روشن‌تر، در ادامه پاره‌ای از این اوصاف و خصایل یا به تعبیر مرحوم مطهری، مشخصات اسلام^{۱۷} آورده می‌شود:

۱. ربانیت

این خصلت، اولین ویژگی جهان‌بینی اسلامی و مصدر سایر خصایص این دین است و نشان می‌دهد که این دین یک نگرش اعتقادی وحی شده از جانب خداوند است و در همین منبع (یعنی وحی الاهی) منحصر است و از هیچ معدن و منبع دیگری مایه نمی‌گیرد تا به این صورت از تصورات و نگرش‌های فلسفی‌ای که فکر بشری درباره حقیقت خداوندی، حقیقت مربوط به جهان، و حقیقت انسان و ارتباط میان این حقایق ایجاد می‌کند، جدا و متمایز گردد؛ همچنین از عقاید مشرکانه‌ای که احساسات، خیالات، اوهام و تصورات بشری پدید می‌آورد، متمایز شود.^{۱۸}

از جمله پیامدهای ناشی از این دیدگاه نیز می‌توان به کمال این دین و عدم نقص در آن اشاره کرد.^{۱۹} به همین خاطر می‌توان از این ویژگی ظاهرا «وصفی»، برداشت عینی، عملی و محسوس داشت.

۲. ثبات

بر اساس ویژگی قبلی، می‌توان گفت از آنجا که جهان‌بینی اسلامی از جانب خداوند صادر شده است، وظیفه انسان دریافت، استجاب، همسوایی و اجرای آن در متن زندگی است. بر این اساس، قاعده «حرکت درون چارچوب ثابت حول محور ثابت» استخراج می‌شود. به عبارت دیگر، «مقومات» اساسی جهان‌بینی اسلامی و «ارزش»‌های ذاتی آن «ثبات» دارند. بر این اساس، به تبعیت از تغییرپذیری «ظواهر» و پدیده‌های زندگی عادی و «اشکال» اوضاع عملی، تغییر و تبدیل نمی‌پذیرند. برعکس این ظواهر و اوضاع همچنان تابع مقومات و ارزش‌های ثابت این دین باقی می‌ماند.

البته مقتضای این ویژگی، «جمود» و بازداشتن فکر و زندگی از حرکت نیست؛ بلکه اجازه می‌دهد که فکر و زندگی حرکت کنند و حتی آنها را به حرکت وامی‌دارد؛ اما درون این چارچوب ثابت (یعنی ربانیت).^{۲۰}

به عبارت روشن‌تر، لازمه این ویژگی حفظ چارچوب اصلی این دین از درآمیختن با نگرش‌ها و تصورات غیردینی و نامعصوم است؛ به طوری که اجازه هیچ‌گونه دخل و تصرفی را در اصول و مبانی محکم دینی نمی‌دهد و به همین خاطر پیروان خود را مطمئن می‌سازد که چارچوب موجود، یک «وضع» الهی است.

سرآغازهای انحراف در معرفت دینی

با توجه به آنچه گفته شد، خود به خود معلوم است دین اسلام که به مثابه یک نظام جامع، کامل و فراگیر که با تلاش و جهد بی‌مانند پیامبر ارجمند اسلام (ص)، خاندان، یاران و پیروان صدیق ایشان شکل گرفت، تا مدت‌ها چنان مسلط و فرہ بود و با اقتدار ذاتی و قدرت مشهود و ملموس خود در حل و فصل امور مختلف، بر ارکان مختلف جامعه پرتو افکنده بود که همه می‌توانستند دست‌گرفته‌شده‌های آن را بر سر خود حس کنند و با بهره‌گیری از منابع سیراب‌کننده این نظام، عطش «معرفتی» خود را فرو نشانند و در پرتو تعالیم کاربردی، عینی و محسوس آن، روش «معیشتی» خود را سامان دهند.

با این حال در میانه راه این کاروان هدایت مورد دستبرد همراهان قافله و شرکای راهزنان قرار گرفت و در آهنگ سیر و حرکت آن تعلل و درنگی ناخواسته و شوم پدید آمد. درست است برخی از همراهان قافله و شرکای راهزنان، در برابر کاروانسالار و امیر این قافله قد علم کردند و نه تنها از همراهی کاروان سر باز زدند، بلکه سایر کاروانیان را نیز از ادامه راه بازداشتند و حتی امیر قافله را نیز به شهادت رساندند!

این فعل یا حرکت، در اصل برآیند یا مظهر یک مبنا یا زیرساخت جدی و عمیق بود که به این وسیله ظهور و نمود یافت و همراه با آن دسته‌ای از مردمان به ظاهر دیندار و دین‌ورز ظهور کردند که به علت عدم فهم دقیق و عمیق دینی و فقط براساس احساس و حماسه ظاهرا دینی اولین پایه‌های انحراف در معرفت دینی را پی‌ریزی کردند که آنچه در سیره و تواریخ آمده و بویژه گزارش‌های بی‌واسطه مندرج در نهج‌البلاغه، نحوه تفکر و معرفت دینی انسان را نمایان می‌سازد و به همین خاطر نیازی به بازگویی آن‌ها نیست.^{۲۱}

در ادامه این روند، تفکر و رویکرد «ارجائی» ظهور کرد که به صورت خلاصه پایه آن بر این مبنا استوار بود که ایمان از عمل جدا است. به عبارت دیگر طرفداران این عقیده بر این باور بودند که ایمان، قول بلاعمل است؛ زیرا اینان قول را مقدم می‌دانستند و عمل را موخر و

۲۲...

در مرحله بعدی چند تفکر اصلی و نظام‌مند دیگر نیز ظهور کرد که هر یک به نوعی دام پنهان انحراف و تحریف را می‌گستراند. مهم‌ترین این گروه‌ها قدریه^{۲۳} و جبریه^{۲۴} بودند. با این حال فهرست گروه‌های کج‌اندیش و یکسونگری که تعالیم اسلامی را از جامعیت و انضباط اصولی و مصداقی خود خارج ساختند و آن را به صورت جزئی و جزیره‌ای فهم و دریافت کردند، نه تنها به این چند مثال مختصر خلاصه می‌شود و نه صرفاً در این دوره محدود، منحصر می‌ماند و به قول محمد قطب، «خط انحراف»^{۲۵} از دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس تا روزگار عثمانی‌ها و حکمروایان هم‌روزگار ما ادامه داشته است. اما به نظر می‌رسد یک عامل اساسی در میان اکثر آنها حضور و ظهور داشته است؛ چنان‌که محمد قطب می‌گوید:

در عهد عباسیان نیز خط انحراف پی گرفته شد و حتی امور متعددی نیز به آن افزوده گشت. فتنه فرقه فرقه شدن امت به خوارج، مرجئه و ... حرکت ترجمه آثار فلسفی یونانی، تاثیر تفکر مسیحی، اشرافیت و ریخت و پاش‌های بی‌حد و حصر خانواده‌های سلطنتی و وابستگی‌شان، گسترش حرکت‌های زهدگرایانه و دنیاگریزانه و ... نه تنها از جمله مظاهر این خط انحراف به شمار می‌روند، بلکه به آن دامن می‌زنند. ۲۶

بدین ترتیب التفات به دنیا و در اختیار داشتن منابع مالی و قدرت و رفاه سرسام‌آور و بی‌سابقه‌ای که در این مقطع فراهم شده بود، نوعی کم‌توجهی و حتی بی‌اهتمامی و سستی در امر دین و ادای مناسک آن را پدید آورده بود و این مسئله ضمن برانگیختن روحیه ناخرسندی و اعتراض اهل دیانت، نوعی تساهل و تسامح در باب امور دینی را بویژه در میان خاندان‌های بالانشین جامعه پدید آورده بود و به این صورت تاثیرگذارترین حرکت و نهضت در جریان معرفت و معیشت دینی پدید آمد. درست است زهدگرایی، دنیاگریزی، انزواطلبی و ادا و اصولی از این قبیل در زیر لفافه‌ای به نام تصوف و بعدها عرفان، بر جامعه دینی سایه افکند و بسیاری از تعالیم دینی را با استراتژی خاصی به نام «نهضتی آرام»، باب میل خود تغییر داد.

بدین ترتیب اگر بخواهیم مهم‌ترین ارکان انحراف از مسیر دین‌ورزی صحیح را فهرست‌وار نام ببریم، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. خوارج

۲. مرجئه

۳. قدریه

۴. جبریه

۵. صوفیه

هر یک از این گروه‌ها با تعالیم خاص و اکثراً غیرمجتهدانه و غیراصولی یا دست‌کم غیرحکیمانه و هیجانی خود، کلیت نظام معرفتی دین اسلام را تجزیه کردند و هر یک به طریق خاص خود، دین و ارکان آن را مطابق اهوا و امیال فرقه‌ای و گروهی خود معرفی کردند و به این وسیله زمینه انحراف در معرفت و معیشت مردم را فراهم آوردند.

واضح است که پرداختن به همه این فرق و نحل نیازمند نگارش تاریخی تحلیلی از جریان و ماجرای دین و دینداران است و این مجال فضای کافی برای این امر ندارد؛ از این رو در ادامه فقط به بررسی اجمالی یکی از اصناف دین‌ورزی می‌پردازیم که بر این باوریم طیف عظیمی از دینداران را دربرمی‌گیرد و به همین خاطر امید می‌رود هرگونه صلاح و اصلاحی که در آن پدید آید، نفع و فایده عملی بیشتری را نصیب جامعه دینی سازد.

دین‌ورزی عوام و ارکان آن

بیشتر مواقع با شنیدن واژه عوام، مردم عامی و حتی مدرسه رفته نیز فکر می‌کنند منظور از عوام، افرادی است که به مکتب نرفته و خط نوشته‌اند؛ البته این تصور تا حد زیادی درست است؛ اما تا آنجا که به بحث این مقاله مربوط می‌شود، منظور از عوام در این مجال، همه افراد، افکار، رویکردها و راهکارهایی است که از فهم کلیت، شمول و فراگیری دین (به معنای اصطلاحی آن) ناکام مانده‌اند، اجتهادهای معقول، منطقی و معطوف به شمول و احاطه را نادیده می‌گیرند و به جای تلاش برای فهم مقاصد دین، می‌کوشند مفاهیم و الگوهای موردنظر خود را به اصول این دین تزریق کنند و بر آن تحمیل نمایند.

بر این اساس نه تنها بسیاری از افراد به مکتب رفته و خط نوشته، بلکه بسیاری از مکاتب و حرکت‌های ظاهراً پرطرفدار و با سابقه نیز جزء مفهوم عوام قرار می‌گیرند! با این توضیح به بررسی نحوه دین‌ورزی عوام و ارکان این نحوه رویکرد آنان نظری می‌افکنیم. البته واضح است که امکان بررسی همه جوانب و جلوه‌های این امر در اینجا میسر نیست و فقط به صورت خلاصه به برخی از چشم‌اندازهای آن نگاهی می‌اندازیم.

رکن یکم: تفکیک‌گروی

در آغاز مقاله درباره شمول و فراگیری معنای دین و اشتغال آن بر جنبه‌های عقیده و شریعت سخن به میان آمد و گفته شد که معنای دقیق و درست دین، بدون رکن شمول، ناتمام و ناصواب است. با این حال در روند فکری برخی از گروه‌ها و فرقه‌های دخیل و موثر در تحریف و انحراف فهم دین، به وضوح نشانی از جداسازی ارکان اصلی معنای دین به چشم می‌خورد.

پرچمدار این نحوه تلقی از دین، همان گروه مرجئه است که اعتقاد داشتند ایمان از عمل جدا است و می‌توان با اظهار قول به ایمان، از لوازم عملی آن معاف بود و با این حال باز هم اهل ایمان و قبله به شمار آمد.^{۲۷}

در سایه این تفکر بسیاری از مردم می‌پندارند که هرگاه کسی شهادتین را بر زبان آورد، در تمام عمر در دایره مربوط به این شهادت (ایمان) باقی می‌ماند و هرچه بگوید و هرکاری انجام دهد، باز هم از این دایره خارج نمی‌شود؛ مگر اینکه صریحاً به خدا و رسول او و دینی که این پیامبر آورده است کفر بورزد.^{۲۸}

به عبارت دیگر تا زمانی که با زبان، کلمه کفر را بر زبان نیاورند، مومن به حساب می‌آیند و هرگونه معصیتی که از آنها سر بزنند، آمرزیده می‌شود؛ زیرا طرفداران اندیشه ارجائی بر این باورند که با وجود ایمان (یعنی همان تلفظ شهادتین) هیچ معصیتی آسیبی به آن ایمان نمی‌زند.^{۲۹}

بدین ترتیب بزرگ‌ترین شکاف معرفتی دین‌ورزی عوام، رخ می‌نماید؛ به طوری که می‌توان سایر آفات و آسیب‌های مندرج در دینداری آنان را ناشی از این شکاف یا مترتب بر آن

دانست؛ چنان‌که تصورات ناروای معرفتی عظیمی را می‌توان در این وادی گنجانده که هر یک از آنان به تنهایی برای نابودی بخشی از بنیادهای دین در ذهن مردم یا ایجاد بخشی غیردینی در دین‌ورزی آنان کافی و وافی است. نمونه‌هایی از تفکیک‌گروی در دین‌ورزی عوام عبارت است از:

- تفکیک عقیده از شریعت
- تفکیک ایمان از عمل
- تفکیک دین از دنیا

درباره دو موضوع اول تا حد زیادی در مقاله بحث شد و نیازی به ادامه یا تکرار آنها نمی‌بینم. اما درباره مفهوم سوم، یعنی تفکیک دین از دنیا، نیاز به بحث و بررسی بیشتر است؛ زیرا این تفکیک، در اصل، قاعده و مبنای بزرگی است که در راهبرد عوام نسبت به دین، پیشاهنگ است؛ به طوری که می‌توان در هر گونه تفکیک‌گروی آنان، ردپایی از این طرز تلقی را یافت که دین از دنیا جدا است؛ دین کجا و دنیا کجا؟ و امثال این موارد.

۵۶

نقد تفکیک‌گروی

بزرگ‌ترین نقد و در اصل رد و انکار این رویکرد، همان قاعده شمول و فراگیری دین اسلام است که تا اینجا در تار و پود مقاله گنجانده شد.

با این حال در ادامه، این موضوع را به این صورت پی می‌گیریم که در جهان‌بینی اسلامی، ذات خداوند، صفات او، پیوند او با آفرینش و ارتباط آفریدگان با وی، عالم غیب و شهادت و همه اشیا و موجوداتی که در بر دارد - و انسان جزئی از آنها است - حوادث و رخدادهای موجود این دو عالم، پدیده‌های نهفته و آشکار آنها، اسرار آن دو و ارتباط آنان با یکدیگر، به شکل بسیار چشمگیری زیبا و دلربا است ... اولین تجسم این زیبایی نیز در «کمال»، «تکامل» و «انسجام» آن است. این جهان‌بینی، مجموعه‌ای از قضایا و مسائل جدا از هم یا مجموعه‌ای از حقایق دور از هم نیست؛ برعکس هر یک از حقایقی که این جهان‌بینی بر آن استوار است یا هر یک از مقومات این جهان‌بینی، نقش خود را در «کل» متکامل منسجم ایفا می‌کند و هرگاه از این کل جدا شود، حقیقت و روح خود را از دست می‌دهد.

این جهان‌بینی اجزا و پاره‌هایی نیست که بتوان هر بخش از آن یا هر جلوه و جنبه از آن را به تنهایی و دور از سایر جوانب در هم تنیده و منسجم آن، بررسی کرد. جدا ساختن یک بخش یا جنبه از این جهان‌بینی، زیبایی آن بخش و زیبایی کل جهان‌بینی را از بین می‌برد و حتی می‌توان گفت که حقیقت آن جزء و حقیقت کل را نیز از میان برمی‌دارد.^{۳۰}

هستی در جهان‌بینی اسلامی، شامل عالم غیب و عالم شهادت است. این دو عالم در این جهان‌بینی در ارتباط عمیق و تعامل کامل هستند؛ نه اینکه دور و جدا از هم باشند ... در جهان‌بینی اسلامی «غیب» فقط یکی از جوانب جهان‌بینی اسلامی نیست که بتوان آن را به تنهایی و به صورت مستقل از سایر جوانب مورد بحث قرار داد؛ عالم شهادت نیز به همین صورت است.

به عنوان نمونه نوزاد یا هر موجود دیگر، با قدر غیبی خاصی متولد می‌شود و پیش از آنکه در عالم شهادت ظهور یابد، در فطرت او استعدادها خاصی به ودیعت گذاشته می‌شود که همه آنان از جمله امور غیبی به شمار می‌روند و مردم نه از آنان اطلاع دارند، نه در این ماجرا دستی دارند و نه بر هیچ یک از مراحل قدرتی.

سپس با زندگی روی زمین آزموده می‌شوند و بعد از آن می‌میرند؛ اما با این کار نه کوچ پایان می‌یابد و نه صفحه بسته می‌شود؛ بلکه درباره دستاوردها و کارهایشان مورد بازخواست قرار می‌گیرند و در مورد آنچه در حیات دنیوی خود انجام داده‌اند، محاسبه می‌شوند که یا به سوی بهشت می‌روند یا به جانب جهنم! سفر پیوسته‌ای است که قبل از تولد آغاز می‌شود و با مرگ پایان نمی‌یابد، یک قدر پنهان آن را هدایت می‌کند و عاقبت غیبی دیگری در انتظار آن است.

این یک نگرش خاص درباره زندگی انسان از یک سو و کل هستی از سوی دیگر است که نشان می‌دهد شخصیت انسان تداوم دارد، دایره هستی گسترده است، دامنه زندگی وسعت دارد و ساحت زمان ادامه می‌یابد. تازه، این فقط از لحاظ «ذهنی» و تصویری است. آثار احساسی، اخلاقی و حرکتی این تصور در دل فرد، در رفتار جامعه و در نظام زندگی که جای خود دارد و این مسئله سرسام‌آوری است که همه دیدگاه‌ها و نگرش‌های (مکاتب) مختلف در آن نقطه از هم جدا می‌شوند.^{۳۱}

حال این پرسش پیش می‌آید که اگر حتی از لحاظ تصور و سخن، عالم شهادت را از عالم غیب جدا کنیم، چه می‌شود؟ در این صورت چه چیزی بر اصل و صورت خویش، حتی در خود عالم شهادت باقی می‌ماند؟ از این رو «غیب»، فقط یک جنبه از جهان بینی اسلامی نیست که بتوان آن را از سایر جوانب آن جدا کرد و به صورت مستقل درباره آن سخن گفت. عالم شهادت نیز به همین صورت است.^{۳۲}

نکته شایان توجه در امر تفکیک‌گروی آن است که اگر این رویکرد در میان عوام امی و بی‌سواد حالتی رقیق داشته باشد، در میان عوام درس خوانده با استدلال و استناد همراه می‌شود و اتفاقاً به دام افتادن همین گروه اخیر در وادی شبهات احتمال بیشتری دارد.

به عنوان نمونه، کشفیات انسان درحوزه نیروها و قوانین طبیعی این افراد را خیره می‌سازد و پیروزی‌های انسان در عالم ماده آنان را به هول و هراس می‌افکند و به این ترتیب آن خیرگی و این هراس که در درون خود احساس می‌کنند، میان قنای طبیعت و ارزش‌های ایمانی و کارکرد و تاثیر واقعی این ارزش‌ها در هستی و زندگی، جدایی می‌اندازد.

به همین خاطر آنان برای قوانین طبیعت به مجالی قائل می‌شوند و برای ارزش‌های ایمانی به مجالی دیگر و گمان می‌کنند که قوانین طبیعت راه خود را می‌پیماید و از ارزش‌های ایمانی تاثیر نمی‌گیرد و نتایج خود را به بار می‌آورند؛ خواه مردم ایمان داشته باشند خواه کافر باشند یا خواه از روش خداوند پیروی کنند و خواه با آن مخالفت بورزند، براساس شریعت خداوند حکم کنند یا بر مبنای اهو! ^{۳۳} درحالی‌که این یک توهم است؛ زیرا جدا ساختن دو نوع از سنت‌های الهی است که در واقع از هم جدا نیستند؛ چراکه ارزش‌های ایمانی، مانند قوانین طبیعت جزئی از سنت‌های خداوند در هستی است و هیچ فرقی با هم ندارند. نتایج آنها نیز با هم مرتبط و متداخل است و در حس و نگرش انسان مومن، هیچ توجهی برای جداسازی آنها از یکدیگر وجود ندارد.^{۳۴}

دیده می‌شود که براساس منطق اصولی دین، جایی برای تفکیک‌گروی عوامانه وجود ندارد و اساساً نمی‌توان میان اجزا و اعضای جهان‌بینی اسلامی چنان فاصله دور و درازی انداخت که با هیچ پل و پیوندی به هم نرسند؛ البته به نظر می‌آید دلیل این خطای فاحش در دین‌ورزی عوام را بتوان در یک رویکرد روانی یا عاطفی جست؛ به طوری‌که می‌توان گفت به احتمال زیاد گفتمان حاکم بر دین‌ورزی عوام، بیش از آنکه مبتنی بر بینش باشد، بر پایه خروش احساسی

استوار است. به همین خاطر همواره می‌کوشند امور مورد اعتقاد خود را در جایی دورتر از دستبرد امور عادی و مادی حفظ کنند. به عبارت خلاصه می‌توان گفت آنان بیشتر «دلسوزی» می‌کنند تا اینکه آگاهانه و براساس دانش حرکت کنند.

علامه طباطبایی در یکی از مباحث بسیار جالب فلسفه اسلامی در تقریر علت یا دلیل اشتباه دسته‌ای از متفکران مسلمان درباره اشتراک لفظی یا معنوی بودن مفهوم وجود می‌گوید:

«و القائلون باشتراك اللفظی بین الاشياء، او بین الواجب و الممكن، انما ذهبوا اليه حذرا من لزوم السنخیه بین العله و المعلوم...»^{۳۵}

در باب تفکیک‌گرایی موجود در دین‌ورزی عوام نیز دقیقا می‌توان گفت که آنان «از ترس لزوم سنخیت میان قوانین مادی و ارزش‌های الهی» دست به تفکیک زده‌اند؛ یعنی آنان در این راه به احتمال زیاد «حسن نیت» دارند. با این حال باید دانست که حسن نیت نمی‌تواند آثار و آفات مترتب بر «روش نادرست» را جبران کند؛ زیرا چنان‌که خواهد آمد، چنان پیامدهای بزرگ و در عین حال مهلکی بر این نحوه رویکرد به دین مترتب است که هرگز نمی‌توان با میانجی‌قرار دادن حسن نیت، از شر و بدی آنها در امان ماند؛ از جمله آثار مندرج بر تفکیک‌گرایی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. شریعت‌گریزی

یکی از بارزترین پیامدهای عوام‌زدگی دین و معرفت دینی، گریز و تنفر مردم و به ویژه نسل‌های بعدی یا جوانی است که در شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی‌ای که با زمینه‌های پیدایش دین‌ورزی عوام تفاوت و اختلاف دارد. طبیعی است که نسل جوان هر ملت و امتی، توسعه‌یافته‌تر از نسل قبلی خود است. در ضمن، در زمان نشو و نما و بلوغ نسل جوان، بسیاری از آفات ضمنی و مندرج در تعالیم نسل قبلی، تجلی و ظهور می‌یابد و این فرصت برای نسل جوان مهیا می‌شود که عینا با نتایج عملی و دستاوردهای مکتب آبا و اجداد خود مواجه شوند و طبیعی است که با آنچه درباره نمادها و بنیادهای دین‌ورزی عوام گفته شد، نسل جوان از این نحوه تلقی از دین‌گریزان باشد؛ تازه اگر از کل دین متنفر و بیزار نشوند، شاهکار است!

جزئی‌نگری و عدم درک شمول و عموم قواعد دین، خود به خود نقطه اشتراکی را میان این نحوه دین‌ورزی و سکولاریسم پدید می‌آورد؛ زیرا سکولاریسم هم به یک معنا، خواستار محدود ساختن دین به حوزه عبادات فردی و اعمال و مناسک مربوط به اوقات و اماکن خاص است و می‌کوشد به هر طریقی دین را از حوزه‌های کلی و کلان جامعه دور سازد یا اگر خودبه‌خود دور است (مانند این نحوه دین‌ورزی)، آن را در همان حالت باقی گذارد.

مرگ‌اندیشی، آخرت‌طلبی، زهدگرایی افراطی و فرار از دنیا و مسولیت‌های آن، زمینه خوب و حاصلخیزی را برای حاکمان مستبد و خودکامه‌ای فراهم می‌آورد تا در سکون و آرامش تمام، به همه برنامه‌ها و خواسته‌های ناروا و ناصواب خود نایل شوند و اتفاقاً گاه در سلک مریدان حلقه به گوش این‌گونه دینداران و بویژه شیوخ و پیران این نحله‌ها درمی‌آیند و با مال و منال فراوانی که از راه‌های مختلف انباشته‌اند، انبارهای آذوقه این‌گونه فراموشخانه‌ها را انباشته می‌سازند تا مبادا سر از جیب تدبیر و تفکر بردارند و خدای ناکرده آفتی متوجه عوالم وهم و خیال گردد! و ... و چه بستری مناسب‌تر از این، برای سکولاریسم؟!

۳. بنیادگرایی

افراط و غلو و بویژه تعصب شدید به رأی و نظر خاصی، که در صورت تعلق و التزام به آن جایی برای هیچ‌گونه گفت‌وگو و هم‌اندیشی با دیگران فراهم نمی‌سازد، مقتضیات زمان و مکان و از آن مهمتر، اهداف دین و مقاصد شارع را در نظر نمی‌آورد و می‌کوشد نه تنها خودش سخت‌کیش باشد، دیگران را نیز به این فاجعه ناروا وادارد و حتی در صورت حصول زمینه برخوردار و بهره‌گیری از «رخصت» شرعی، آن را فروگذارد و از عمل به آن سر باز زند و ... برای برشمردن بنیادگرایی به مثابه یکی از پیامدها و تبعات دین‌ورزی عوام کافی و وافس است؛ زیرا مگر بنیادگرایی چیزی غیر از این است؟

واضح است که آفات و آسیب‌هایی که می‌توان آنها را به عنوان پیامدها و تبعات دین‌ورزی عوام به شمار آورد، فقط به این چند مورد خلاصه و محدود نمی‌شود و چه بسا آفات پیدا و

پنهانی که در صورت تدبیر و تأمل بیشتر در این مقوله، می‌توان آنها را به عنوان پیامدهای این نحوه تدبیر برشمرد. دنیازدگی، عدم توجه به علم و دانش، فقر و فاقه فراگیر و همه جانبه، نیازمندی همه جانبه به دیگران، و ... تنها برخی از پیامدهای بدیهی این نحوه دینداری است؛ به همین خاطر از بررسی بیشتر این موارد پرهیز می‌کنیم تا شاید دست و قلم دیگری به این وجه از قرائت عوام از دین و اصول آن اقدام کند.

۴. زهدگرایی افراطی

درباره زهدگرایی و میزان صحت انتساب آن به اسلام و قواعد مسلم دینی در جاهای مختلفی به همین قلم سخنانی آمده است.^{۳۶} با این حال تا آنجا که به این بحث مربوط می‌شود، زهدگرایی افراطی به عنوان یکی از پدیده‌های مسلم تزریق معانی نادرست ذهنی برخی افراد و گروه‌ها است که در اثر برخی عوامل محیطی (سیاست و اقتصاد و ...)، تربیتی، دینی و ... پدید می‌آید.

با این حال در دین‌ورزی عوام اشکال این موضوع بیشتر از این لحاظ است که عده زیادی از این افراد فکر می‌کنند، «هرچه زاهدتر، دیندارتر» در حالی که این امر با توجه به آفات زیادی که دارد، هرگز نمی‌توان با دین تا این حد مرتبط باشد. به طوری که بتوان گفت: هرچه کم زهدتر، کم دین‌تر و ... به علاوه زهدگرایی افراطی، از آنجا که راه را برای سکولاریسم و حتی بنیادگرایی باز می‌گذارد، هرگز نمی‌تواند مورد قبول دین باشد.

دنیابگریزی، فرار از مسئولیت‌های خرد و کلان اجتماعی و حتی خانوادگی و فردی، عدم اعتقاد به قوانین علی - معلولی، و ... نمونه‌های بارزی از آفات این طرز رفتار است.^{۳۷} به علاوه زهدگرایی افراطی، از آنجا که راه را برای سکولاریسم و حتی بنیادگرایی باز می‌گذارد، هرگز نمی‌تواند مورد قبول دین باشد.

با نگاهی به عناوین این پیامدها به نظر می‌آید این عناوین تا حد زیادی ناهمگون و نامتناسبند؛ زیرا زهد افراطی کجا و سکولاریسم کجا؟ بنیادگرایی کجا و شریعت‌گریزی کجا؟ با این حال واقعیت این است که همه اینها زاده بذر ناصوابی است که در ذهنی نامستقیم درباره امری عظیم کاشته شده است و طبیعی است که «ز کوزه همان برون تراود که در او است».

رکن دوم: التقاط گروی

با نهادینه شدن رکن «تفکیک گروی» در روند دین‌ورزی عوام، آثار و پیامدهای شوم و نامبارک آن به روش‌های گوناگونی سر برآورد؛ اما این قضیه یک طرف ماجرا بود. طرف جدی‌تر و تاثیرگذارتر ماجرا حرکت رو به آینده جامعه، افراد و از آن مهم‌تر، افکار و تعلقات ذهنی بود؛ زیرا تفکیک گروی که به عنوان رکن یکم و اساسی دین‌ورزی عوام مطرح شد، به مرور زمان و پدید آمدن حوادث و ماجراهای متعدد، از فهم و تفسیر بسیاری از پدیده‌های جاری زندگی ناکام ماند؛ در نتیجه قلمرو آن رفته‌رفته کوچک و تنگ‌تر شد؛ تاجایی که اگر بر همان اصول ناروای خود اصرار می‌کرد، به عنوان نماینده دینداری و تدین، باید از میان می‌رفت.

با این حال بر اثر حضور و بروز عوامل مختلف، از جمله تناقض درونی این مفهوم، ناتوانی عملی آن از مواجهه با عالم واقع و از آن مهم‌تر، طرح این پرسش که «رابطه کافری با آبادانی و مسلمانی با عقب‌ماندگی» چیست؟^{۳۸} عملاً کمبودها و کاستی‌های این مفهوم برجسته‌تر شد. به همین خاطر امری شبیه آنچه در غرب مسیحی برای ایجاد آشتی میان علم و دین صورت گرفته بود، در حوزه دین‌ورزی عوامانه نیز رخ نمود و ناگزیر به پذیرش بسیاری از اصول و مراسم شد که اگر خوب کاویده شود، ربطی به دین و اصول جهان‌بینی دینی ندارد.

البته این نمایی از التقاط‌گرایی معاصر و جدید است و بیشتر برای تقریب ذهنی صورت گرفته است تا به این صورت نمایان شود که دین‌ورزی عوام در طول تاریخ در دام التقاط‌گرایی گرفتار آمده است و هرگاه از فهم و تفهیم اصول خود ناکام مانده است، ناگزیر شده است دست به دامان گفتمان‌ها و رویکردهایی شود که در اصل خلاف و مخالف اصل دیانت هستند؛ به عنوان مثال، تلاش برای آشتی دادن میان علم و دین، که مدت‌ها بشریت را سرگرم کرد و هنوز هم بسیاری از مجامع و محافل را به خود مشغول داشته است، نمونه بارزی از این التقاط‌گرایی است.

درحالی‌که در بحث از نقد تفکیک گروی گفته شد قوانین طبیعت (که علم متولی کشف و استخدام آنها است) با ارزش‌های الهی، دو جزیره جدا و منفصل نیست؛ بلکه دو امر مرتبط و متداخلند که نتایج هر یک بر دیگری موثر است.

از این گذشته عوام در نحوه دین‌ورزی خود، از آنجا که از دایره علمی - تفسیری غنی و سرشاری برخوردار نیست، نمی‌تواند قابلیت‌ها و توانمندی‌های بالقوه نهفته در مبانی آیین مورد اعتقاد خود را دریابد؛ از این رو برای تسهیل جریان زندگی هم که شده، ناگزیر دست به دامان حوزه‌های دیگری می‌شود که در اصل مطابق مبانی موردنظر خود آنان، «غیردینی» قلمداد می‌شوند. با این حال چنان که گفته شد، مقتضیات زمان و مکان آنان را به بهره‌گیری از فرآورده‌های این حوزه‌ها وادار می‌کند.

البته ذکر این نکته اهمیت دارد که مهم نیست این فرآورده جدید که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، واقعا به امر یا حوزه‌ای خارج از چارچوب دین ارتباط داشته باشد؛ زیرا چنان‌که گفته شد، قوانین طبیعت و قواعد ارزشی دو روی یک سکه‌اند. مهم این است که این نکته درک شود که استعداد ذاتی دین‌ورزی عوام برای التقاط‌گرایی آفت عظیمی است که ممکن است گاه به تساهل و تسامح درباره اصول و موازین مسلم نیز بینجامد. به همین خاطر در ادامه به برخی از نشانه‌های التقاط‌گرایی اشاره می‌شود:

۱. تساهل‌گرایی و تسامح‌مداری افراطی و همه‌جانبه

۲. ناتوانی از فهم و تفسیر امور و مسائل مختلف

۳. دیگرپذیری ناسنجیده و مبتنی بر احساس، جهت رفع مشکلات جاری

بدیهی است موارد متعدد دیگری را نیز می‌توان به این فهرست اضافه کرد. با این حال در اینجا هدف، ارائه‌نمایی از این نحوه نگرش است نه استقرا و استقصای همه موارد مربوط به آن.

اما باید در نظر داشت که در راستای دو رکن قبلی و به مثابه پیامدی برای آنها، به دو موضوع بسیار دردناک و تأمل‌برانگیز می‌رسیم که درحقیقت فهم و توضیح همه‌جانبه آنها کمی دشوار است؛ زیرا این پیامدها برخلاف دو رکن اصلی که نحوه‌ای تلقی از دین به شمار می‌آمدند، در اصل نحوه‌ای دینداری هستند و در بسیاری موارد در مقابل اصول و نصوص قطعی دین قرار می‌گیرند که در اینجا مایلیم آنها را به عنوان ارکان دین‌ورزی عوام نام ببریم که عبارتند از:

رکن سوم: بدعت گذاری / گزاری

برای درک اهمیت و اعتبار این ارکان، البته از جنبه سلبی و خطرزایی، کافی است توجه کنیم که خشت اولی که بنا به دلیلی کج نهاده شده است، چگونه دیوار دین را تا ثریا کج می‌کند. بدعت گذاری (به معنای ایجاد بدعت) و بدعت گذاری (به معنای اجرای آن) امر عظیم و مفهوم گسترده‌ای است که حتی می‌توان همه ارکان دین‌ورزی عوام را به اعتباری در ذیل آن گنجانند. این رکن در حقیقت مبتنی بر پیش‌فرض‌های عجیب و غریبی است که حتی گاه متناقض به نظر می‌آیند. به عنوان نمونه:

۱. دین ناقص است؛ باید با ایجاد پاره‌ای حوزه‌ها، آن را کامل کرد.
۲. بدعت‌گذار از فهم دین ناتوان است؛ در نتیجه براساس فهم ناقص خود دین می‌سازد.
۳. در نتیجه اجتهاد آزاد و غیرمقید به اصول و قواعد استنباط، به ساحت اجتهاد و تشریح مبتنی بر آن راه می‌یابد.

دیده می‌شود که در بدعت‌گذاری، نوعی احساس ضعف و نقص متوجه دین می‌شود؛ درحالی‌که این نقص و عیب در بطن خود بدعت‌گذار نهفته است.

به هر حال بدعت‌گذاری که به نوعی ناشی از عدم توانایی در فهم حقیقت یک موضوع دینی یا عدم دسترسی به منابع آگاهی بخش است، در میان عوام به وفور و وضوح یافت می‌شود و چنان بر جان آنان خیمه افکنده که پاکسازی آن از این مراسم و مناسک بسیار دور و دشوار است؛ زیرا آنچه بدعت‌گذار / بدعت‌گزار را به این کار می‌کشاند و او را به ادامه این حالت ترغیب می‌کند، احساس نقصی است که او در تعالیم فرستاده شده الهی می‌بیند.

براساس آنچه گفته شد، بدعت‌گذار / بدعت‌گزار برای خود منزلتی قائل است که شایان آن نیست؛ زیرا شریعت‌گذار یگانه و یکتا برای همه بندگان، تنها خداوند است؛ پس چگونه شخصی - با هر نیت و جایگاهی که دارد - احکامی را از جانب خود به احکام خداوند ضمیمه می‌کند و برای امور و موارد مختلف، حسن و قبح تعیین می‌کند؛ درحالی‌که خداوند درباره آن امر دستوری نفرموده یا در سنت صحیح، در مورد آن ذکری به میان نیامده است. قرآن می‌فرماید:

«ام لهم شركاء شرعوا لهم من الذين ما لم ياذن به الله و لو لا كلمه الفصل لفضى بينهم و ان الظالمين لهم

عذاب اليم»^{۳۹}

بدیهی است این رویکرد، به نوعی گرایش به سوی خداگونگی است و انسان با آن، از حد و اندازه خود خارج می‌شود!^{۴۰}

بنابراین چنان‌که دیده می‌شود، بدعت در اصل از نوعی احساس ضعف و نقصان شروع می‌شود و با تلاش برای قدسی جلوه دادن آن ادامه می‌یابد تا اینکه دست آخر به تشریح و وضع باید و نبایدهای شرعی و دینی می‌انجامد.

البته در میان عوام کمتر اتفاق می‌افتد که کسی از آنان به خود اجازه دهد با صیغه‌های امر و نهی مستقیم درباره قواعد و اصول دینی بحث کند. با این حال ویژگی خاص امر و نهی آنان در این باره به این صورت است که آنان براساس نظام حاکم بر ذهن خود، رفته رفته انحرافات بدعت‌گرایانه خویش را به صورت نوعی افکار عمومی درمی‌آورند و با آن به جنگ همه افرادی می‌روند که نسبت به این نحوه تلقی یا رویکرد بی‌تفاوت، بی‌میل یا مخالف هستند.

بدین ترتیب در سایه این نحوه تلقی، بسیاری از اموری که حقیقتاً ربطی به دین ندارند، وارد دین می‌شوند و بسیاری از امور دینی حذف یا نادیده گرفته می‌شوند. به بیان روشن‌تر، راه برای نفوذ و ورود خرافات و اساطیر بی‌پایه و اساس به ساحت دین باز می‌شود و با پشتوانه «افکار عمومی» عوام، به عنوان جزء دین در ذهن و زبان و حتی در آثار و تالیفات جا می‌گیرد و چنان ریشه می‌دواند و قدرت می‌گیرد که اگر کسی روزی روزگاری درباره تاریخ پیدایش یا علل و عوامل ایجاد آنها بحث کند، به عنوان دین‌گریز و مرتد قلمداد می‌شود!

رکن چهارم:

افراط‌گرایی و غلو

حقیقت این است که اسلام در همه چیز، اعم از جهان‌بینی و اعتقاد، تعبد و پرستش، اخلاق و رفتار، و تعامل و قانونگذاری، روشی میانه‌روانه است که خداوند آن را «صراط مستقیم» نامیده است؛ چراکه این روش از راه و روش پیروان سایر ادیان و فلسفه‌ها، اعم از «مغضوب علیهم» و «ضالین» جدا و متمایز است؛ زیرا روش آنان خالی از غلو و افراط نیست.^{۴۱}

خداوند متعالی هم در قرآن مجید امت اسلامی را با وصف «وسطیت» و میانه‌روی معرفی کرده و فرموده است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ^{۲۱}

بدین ترتیب امت یا گروه مورد قبول خداوند و هماهنگ با لوازم و مقتضیات دین اسلام، امتی است که بدون تمایل به یکی از جوانب «افراط» یا «تفریط»، از هر گونه غلو و تندروی دور و مبرا است. با این حال در عملکرد و سلوک دینی برخی از افراد به نوعی غلو افراط وجود دارد و به عنوان نمونه به دنیا و امور مطلوب و مقبول آن پشت می‌کند و دین اسلامی را به شکل رهبانیتی درمی‌آورد که نصارا از جانب خود ابداع کردند؛ بی‌آنکه بر آنها واجب شده باشد و آن آزار دادن بدن به خاطر رهایی روح بود. برعکس نوع دیگری از غلو وجود دارد که می‌توان آن را غلو تفریط نامید و آن کوتاهی و اهمال در التزام به شعایر دینی و امور معنوی، رها کردن عنان غرایز حیوانی، و عدم تهذیب آنها است.

درحالی‌که وسطیت جامع و فراگیر اسلامی در عملکرد و سلوک دینی، جمع مبتنی بر توازن و اعتدال دین و دنیا، دنیا و آخرت، آبادسازی زمین و تهذیب نفس، بهره‌گیری از امور و موارد حلال و پاکیزه دنیوی به صورتی است که این بهره‌گیری و برخورداری آنی را راهی برای سعادت اخروی‌ای قرار دهد که بهتر (از این دنیا) و ماندگارتر است.^{۲۲}

از سوی دیگر با آنکه وسطیت اسلامی به مثابه یک ویژگی اسلامی، رویکرد اسلامی را شامل دین و دولت، فرد و امت، تکالیف فردی و تکالیف اجتماعی، قانونگذاری و اجرا، مبادی مرجع و نظام‌ها، نهادها، ابزارها و ... قرار داده است، سیاست‌ستیزی و اهمال در حوزه آن نوعی از غلو تفریط در اهتمام به امور مردم و اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر به شمار می‌رود. همچنان که انداختن اسلام در دامن سیاست و سلاح و حمله به حاکمان، نوعی غلو افراط به شمار می‌آید؛ درحالی‌که وسطیت فراگیر اسلامی براساس توازنی که مقیاس‌ها و اولویت‌ها را در نظر می‌گیرد، راه و روش اسلامی را شامل همه جوانب زندگی و پس از زندگی می‌داند و می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^{۲۳}

براین اساس، دین، وطن، و همه مردم از آن خداوند متعالی است.^{۲۴}

قرآن کریم در کنار دعوت به وسطیت و رعایت میانه‌روی و اعتدال، برای اینکه جایی برای شک و شبهه یا تأویل ناروا و ناصواب باقی نماند، صریحاً از افتادن به دام غلو نهی کرده و فرموده است:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا
أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَامِ السَّبِيلِ»^{۲۶}

در همین زمینه قرآن مجید کار افرادی را که به تحریم نعمت‌های خداوند و امور زیبا و پاکیزه‌ای می‌پردازند که خداوند آنها را برای بندگان خود آفریده است می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ
زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^{۲۷}

این آیه مربوطه به دوره مکی بود. در دوره مدنی نیز خطاب به مومنان می‌فرماید:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»^{۲۸}

آفات و آسیب‌های افراط‌گرایی

دلیل اصلی این همه تحذیر و هشدار درباره غلو و افراط‌گرایی، عیوب و آفات اساسی‌ای است که با آن همراه و ملازم است و در ادامه به چند مورد از آن اشاره می‌کنیم:

آفت یکم: نفرت‌انگیزی

طبیعت عادی بشر، از غلو و افراط‌متنفر و گریزان است و تاب تحمل آن را ندارد. اگر هم افراد اندکی بتوانند آن را تحمل کنند. اکثر مردم آن را برنمی‌تابند؛ درحالی که شرایط، همه مردم را خطاب قرار می‌دهند نه یک گروه خاص را.

آفت دوم: عدم دوام و استمرار

غلو و افراط عمر کوتاهی دارد و معمولاً استمرار آن غیرممکن است؛ زیرا انسان را خسته می‌کند و از سویی دیگر توانایی انسان محدود است و اگر روزی بر تندرستی و سخت‌گیری صبر کند، دیری نمی‌پاید که توان بدنی و روانی او در این زمینه کاهش می‌یابد، خسته می‌شود و حتی عمل اندک را نیز در این زمینه فرومی‌گذارد یا راهی غیر از راه قبلی در پیش می‌گیرد؛ یعنی از افراط به تفریط می‌گراید.

آفت سوم: تجاوز به حریم حقوق

افراط و غلو معمولاً از تجاوز به حریم حقوق دیگران که باید رعایت شود یا فرو گذاشتن تکالیفی که باید ادا گردد، خالی نیست. به همین خاطر یکی از حکما گفته است: هیچ اسراف‌ی را ندیدم، مگر اینکه در کنار آن حق تباها شده‌ای قرار داشت.^{۴۹} طبیعی است که این رویکرد با این آفات و آسیب‌ها، چه پیامدهایی به دنبال دارد و تا چه اندازه با اصول و مبانی اولیه مکتبی خود فاصله و منافات دارد. به همین خاطر در ادامه به پاره‌ای از مظاهر و نمودهای غلو و افراط اشاره می‌کنیم تا میزان آسیب‌رسانی و منفی بودن آن نمایان شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایان جامع علوم انسانی

مظاهر و نمودهای غلو و افراط

۱. تعصب شدید به رأی و نظری خاص. به طوری که به هیچ وجه وجود آرا و صاحب‌نظران دیگر را نمی‌پذیرد و شخص در فهم آن، چنان جمودی به خرج می‌دهد که جایی برای رویکرد واضحی که مصالح مردم را در نظر بگیرد، مقاصد و اهداف دین را در نظر آورد، و شرایط و مقتضیات زمان و مکان را در نظر بگیرد باقی نمی‌گذارد. این رویکرد هیچ روزنه‌ای برای گفت‌وگو با دیگران، مقایسه داشته‌های خود با دانسته‌های آنان و اخذ و اقتباس امر بهتر و برتر را باز نمی‌گذارد.

۲. التزام همیشگی به تندروری، با وجود فراهم بودن زمینه‌های آسان‌گیری و واداشتن دیگران به رعایت تندروری؛ هرچند خداوند آنها را به این امور ملزم نساخته است. زیرا هیچ منعی ندارد که کسی به خاطر تورع و احتیاط در برخی از مسائل، وجه سنگین و دشوار آن را در پیش گیرد؛ اما نباید این امر قاعده و قانون همیشگی وی باشد؛ به طوری که حتی اگر زمینه و نیاز به برخورداری از امر آسان‌تر پیدا شود، از آن سرباز زند.

۳. تعامل تند، روش خشن، دعوت سخت. حال آنکه همه این امور، خلاف هدایت الاهی و دعوت پیامبر او (ص) است.

۴. بدگمانی به دیگران و نگاه به آنان از روزه‌ای سیاه. به طوری که خوبی‌های آنان را نادیده می‌گیرد و خطاهای آنها را بزرگ می‌کند. اصل در نزد فرد غالی و تندرو، اتهام است و اصل در اتهام، محاکمه است؛ هرچند این امر برخلاف قانون و مقررات باشد؛ زیرا در حوزه قانون اصل بر این است که متهم بری است؛ مگر خلاف آن ثابت شود.^{۵۰}

با نگاهی به آنچه درباره غلو و افراط بیان شد، به صورت واضح و روش پیدا است که در صورت گسترش و عمومیت یافتن یا تلاش برای تعمیم این دیدگاه چه آفات و آسیب‌هایی در جامعه دینی و انسانی ظهور و بروز می‌یابد و چه برکات و حسناتی را از دسترس مردم دور می‌سازد. از این رو به نظر می‌آید که عبارت «افراط‌گرایی و غلو؛ جلوه تمام عیار دین‌ورزی عوام» کاملاً درست است و با وجود این نشانه یا نماد در این نحوه دین‌ورزی، دیگر نیازی به شرح و بیان نشانه‌ها و نمادهای دیگر نیست؛ زیرا همین نماد، بسیاری از جوانب و جلوه‌های سایر نمادهای آفت‌زا و فرساینده مندرج در دین‌ورزی عوام را نیز در بطن و متن خود دارد؛ به همین خاطر از بحث درباره نمادهای دیگر دین‌ورزی عوام، نظیر خرافه‌گرایی به مثابه نساد عینی و تردیدناپذیر دین‌ورزی عوام خودداری و در ادامه مقاله برخی از پیامدهای دین‌ورزی عوام را نشان می‌دهیم.

در ادامه این آفات به چند تصور ناروا و متأسفانه رایج در میان دین‌ورزان عوام اشاره می‌شود که به نظر می‌آید به عنوان نماینده سایر افکار مخرب و فرساینده آنان درباب قابلیت‌های دین کافی است.

تصور یکم: غامض و مبهم بودن دین

عده زیادی از پیروان عامی این دین بر این باورند که دین، (غالباً به معنای تمسک به شریعت و التزام عملی به قواعد آن) امری دشوار و پیش از آن غامض و مبهم است؛ به طوری که گاه تا حد واگذاشتن آن و فرونهادن اصول و مبانی قطعی و لایتغیری که جزء ذات و جوهر آن است، پیش می‌روند.

واقعیت این است که این دیدگاه نادرست است و در همه ارکان و مقاصد خود با فلسفه وجودی دین ناهمخوانی دارد؛ یعنی امکان ندارد که دینی ناگویا و دشوار، از مردم توضیح طلبی که توانمندی‌های مشخص و محدودی دارند، بخواهد با اهداف و برنامه‌های مبهم و سخت آن هماهنگی کنند. در توضیح این مطلب داستانی از مثنوی مولوی نقل می‌کنیم که می‌گوید:

بود گبری در زمان بایزید	گفت او را یسک مسلمان سعید
کسه چه باشد گسر تو اسلام آوری	تسا بیایی صد نجات و سروری
گفت این ایمان اگر هست ای مرید	آنکه دارد شیخ عالم بایزید
من ندارم طاقت آن تاب آن	کآن فزون آمد زکوششهای جان ^{۵۱}

درحالی که واقعیت این است که ایمان اسلامی که گوهر دینداری و ورود به دایره این دین به شمار می‌آید، بسیار ساده و آسان است؛ زیرا نه فهم و درک آن نیازمند در پیش گرفتن راه و روش فیلسوفانه و پناه بردن به لفاظی‌ها و پیچیده‌گری‌های آنان است و نه لوازم و مقتضیات آن چنان سخت و دشوار است که تمسک و التزام عملی به آنها فراتر از «کوششهای جان» باشد. قرآن کریم در آیات متعدد و با عبارات گوناگون بیان فرموده است که این دین و قواعد آن آسان است و هیچ‌گونه دشواری جان‌فرسا و غیرقابل تحملی در آن راه ندارد؛ برای نمونه

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^{۵۲}

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»^{۵۳}

«إِنَّا نَحَفِّفُ اللَّهُ عَنْكُمْ وَوَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا»^{۵۴}

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^{۵۵}

البته عبارات و اصطلاحاتی که قرآن برای بیان سهولت و آسانی این دین به کار می‌برد، فقط به این چند واژه (بُسر، تخفیف، عدم تکلف) خلاصه نمی‌شود؛ بلکه با عباراتی نظیر «لیس ... جناح»^{۵۶}، «لا حرج»^{۵۷}، «لا اثم» و ... نیز این رویکرد را بیان کرده است و به پیروان خود و آنان که مانند این گیر تعالیم اسلامی را فراتر از کوششهای جان می‌دانند، گوشزد کرده است که همه ماجرای این دین و همه تکالیف و زحمت‌هایی که بر دوش پیروانش می‌گذارد، بسی سبک‌تر و کم‌رنج‌تر از دردهایی است که در خارج از دایره این دین باید تحمل کنند.

به عبارت دیگر، تکالیف این دین، با توانمندی‌های پیروانش، تناسب تام دارد؛ به طوری که هیچ یک از پیروان این دین به تحمل تکالیف و عباداتی فراتر از حد توان خود مکلف و مامور نیستند. تازه، موظفند در صورت بروز تعارض میان اوامر دین با توانمندی‌ها و استطاعت خود، تا حد امکان حکم دین را تخفیف دهند و در صورت ناگزیر آن را تا زمان اطمینان از وجود توان و استطاعت فرو گذارند!!

۷۱

البته این سخنان فقط استنباط لفظی یا ذهنی نیست؛ بلکه عملاً در ساحت احکام و شریعت اسلامی نیز جاری است؛ به عنوان نمونه، روزه بر مومنان واجب شده است؛ ولی هرگاه در صورت اجرای آن، ترس بیماری یا چیزی فراتر از آن وجود داشته باشد، ترک آن جایز می‌شود و حتی اگر به احتمال قوی، زیان داشته باشد، «باید» آن را ترک کرد... ایستادن برای نماز، از جمله اموری است که نماز بدون آن درست نیست؛ مگر اینکه نمازگزار در این حالت دچار سختی شود. در این صورت می‌نشیند و به صورت نشسته نمازش را می‌خواند.^{۵۸}

درست است که این دین یک راه و روش والا و متعالی است؛ ولی در عین حال یک طریق فطری است و بر سرمایه فطرت تکیه می‌دهد و از این سرمایه انباشته هزینه می‌کند. امتیاز این دین این است که از همان لحظه اول راه خود را به سوی این گنجینه باز می‌کند.

این دین با وجود تعالی، پاکی، والایی و در اوج بودن خود، نظامی است که فطرت این انسان را با همه ویژگی‌ها و اوصافی که دارد، در نظر می‌گیرد و همه خصایص تکوین و ترکیب او را با تمام مقتضیاتش در نظر دارد...^{۵۹}

با این حال عده‌ای با غلو و افراط در بیان و تبیین احکام و مفاهیم دینی، عملاً آن را چنان سخت و بفرنج می‌کنند که نه تنها غیرمسلمانان، بلکه حتی عده زیادی از مومنان و پیروان دین نیز از دایره دین فراری و گریزان می‌شوند.

تصور دوم: آرمانی، خیالی و غیرعقلانی بودن دین

برخلاف تصور عامه که معتقدند از آنجا که دین امر الهی و غیبی است، الزاما باید پیچیده و غامض باشد و بر همین اساس فاصله آن با واقعیت چیزی شبیه فاصله زمین از آسمان و حتی بیشتر باشد؛ یعنی بیش از آنکه واقع‌نگر و عینیت‌طلب باشد، آرمان‌گرا، خیال‌اندیش و ذهنیت‌طلب باشد و به جای عقل و خرد نیز بر احساس و خیال و توهم و اموری از این دست و قبیل همخوانی و هم‌نوایی داشته باشد.

درحالی‌که حقیقت دین، غیر از این پندارهای باطل و پوشالی است؛ زیرا بنیاد این فرضیات واهی بر این مبنای ناروا استوار است که دین به مثابه امری قدسی و آسمانی با امور مادی و زمینی ارتباطی ندارد و به قول معروف این کجا و آن کجا؟ تا از این طریق نتیجه بگیرند که معنویت و امور مرتبط با آن، با زندگی عینی و واقعی فاصله‌ای به تمام معنا دارد و هرگز با معیشت مردم هماهنگ نیست. در همین راستا، انگار ویل دورانت هم همین خیالات را درباره دین در سر داشته که گفته است: «دین هرچه اسطوره‌ای‌تر باشد، دین‌تر است».^{۶۰}

درحالی‌که حداقل براساس آموزه‌های قرآنی، آنچه مبنای اصلی و اساسی دین را می‌سازد، امر عینی، واقعی و حتی محسوس و مشهود است؛ چطور می‌توان با وجود این همه فراخوان قرآن به تدبر و تعقل در امور و موارد پیدا و آشکار زندگی، باز هم ادعا کرد که آموزه‌های دینی، خیالی و وهمی است یا چگونه دین به جای گام‌زدن در زمین در واقعیت، در آسمان وهم و خیال پرواز می‌کند؟!

در قرآن کریم علاوه بر اینکه واژه علم به صورت مستقل به کار رفته است^{۶۱}، در موارد مختلفی نیز به امور دیگر اضافه شده و در جای خاص خود آورده شده است. علم خدا^{۶۲}، ارتباط علم با ایمان^{۶۳} و موارد دیگری نظیر علم انبیا، علم لدنی، علم یقینی، علوم مختلف طبیعی و زیستی و .. تنها بخش کوچکی از گستردگی دایره بررسی علم در قرآن است. تازه اگر مفاهیم و مصطلحات دیگری که با واژه‌هایی از ریشه «عرف» گرفته شده‌اند، به این جمع اضافه شود یا واژگان دیگری که واجد معنای علم یا مفید علم و معرفت هستند نیز آورده شود، جایی برای هیچ شک و تردیدی نمی‌ماند که انتساب دین به جهل و اسطوره و آرمان و

خیال یا از سر غرض است، یا از روی مرض جهل و نادانی است و این است که کافر همه را به کیش خود پندارد.

با این حال در ادامه به صورت خلاصه به پاره‌ای از اصول و بنیادهایی که مرحوم شیخ محمد عبده در پاسخ منتقدان اسلام در زمینه علم و دانش بیان کرده است، اشاره‌وار نگاهی اجمالی می‌افکنیم؛ ایشان در اثر مشهور خود با عنوان «الإسلام دین العلم والمدنيه» در پاسخ یکی از مسیحیحیان مشهور به نام «فرح انطوان» که افکار سکولاریستی او در میان روشنفکران ایرانی نیز مطرح است، به پاره‌ای از اصول مسلم اسلامی در زمینه علم و اجتهاد اشاره می‌کند که در ذیل فهرست‌وار بیان می‌شود. به نظر شیخ عبده، اصول اسلام یا شاخصه‌های مهم دین اسلام در برابر سایر ادیان عبارت است از:

۱. نگاه عقلی جهت کسب ایمان

۲. مقدم ساختن عقل بر ظاهر شریعت در هنگام تعارض

۳. معتبر دانستن سنت‌های خداوند در آفرینش

۴. جمع بین مصالح دنیا و آخرت^{۶۴}

حال اگر منصفانه نگاه کنیم و اگر در اسلام علاوه بر این اصول، مبادی و مبانی دیگری نیز وجود داشته باشد، آیا به صرف وجود همین چند اصل مختصر، نمی‌توان اسلام را دینی فراتر از حد و مرزهای وهم و گمان دانست و برعکس، آن را دینی عینی‌گرا، واقع‌گرا و عملگرا به شمار آورد؟

اینجا است که علاوه بر دو رکن غرض و مرض دشمنان، می‌توان به عملکرد منفی و غیرمستولانه بسیاری از مسلمانان عامی و حتی عالم نیز اشاره کرد که با جهل و جمود خود، نه تنها از فهم این اصول بازماندند، بلکه زمینه‌ای را فراهم ساختند که دیگران نه تنها این اصول را باور نکنند، بلکه برخلاف این مبانی، درباره دین قضاوت کنند.

ویژگی‌های دین‌ورزی عوام

با آنکه تاکنون در این مقاله به وضوح یا به صورت ضمنی به ویژگی‌های نحوه دین‌ورزی عوام اشاره شد و ظاهراً نیازی به تکرار آنها نیست، در اینجا به صورت مختصر به پاره‌ای از

ویژگی‌های این طرز تلقی از دین اشاره‌وار نگاهی می‌افکنیم و انتظار می‌رود با مذاقه در فحوا و محتوای آنها، اصول و مبانی این نحوه دینداری بر ملا شود. البته پیشاپیش گفته می‌شود که شرح و بیان آنها در این مجال ممکن نیست؛ از این رو به ذکر فهرست‌گونه این ویژگی‌ها بسنده می‌کنیم.

۱. سطحی‌گرایی
۲. عاری بودن از اجتهادهای اصولی و مبنی بر قاعده
۳. احساس زدگی و هیجانی بودن
۴. تعصب زدگی
۵. تغییرپذیری کند و شکست اکثر حرکت‌های اصلاحی در مقابله با مفاهیم مندرج در آن
۶. جمود

با توجه به این ویژگی‌ها، نیازی به بحث بیشتر درباره آفات و آسیب‌های این نحوه دینداری نیست؛ زیرا حتی یکی از این گونه آفات کافی است تا کل مجموعه دینی را تیره و تباه سازد. هر یک از این موارد چنان مهلک و خطرناک است که واقعا تعیین دقیق پیامدهای ناشی از آن ناممکن است؛ از این رو هرگونه بحث درباره تعیین مصداق واقعی و عینی آفات این رویکردها، دشوار است؛ به عنوان نمونه یکی از این ویژگی‌ها را با استفاده از نوشته‌های مرحوم مطهری دنبال می‌کنیم تا دایره خطر و آفت آن تا حدی نمایان شود. ایشان درباره جمود نوشته‌اند:

«... دو بیماری خطرناک همواره آدمی را ... تهدید می‌کند؛

بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول توقف و سکون و بازماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم، سقوط و انحراف است. جامد از هرچه نو است متفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد... هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند... میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مامور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست می‌خکوب نماید.

از نظر او عم جزء خواندن، با قلم نی نوشتن، از قلمدان مقوایی استفاده کردن، در خزانة حمام شست و شو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بی سواد زیستن را به عنوان شعائر دینی باید حفظ کرد...

جامدهای متدین نما همان طور که به پاره‌ای مسائل فلسفی بی‌جهت رنگ مذهبی دادند، شکل ظاهر مادی زندگی را هم می‌خواستند جزء قلمرو دین به شمار آورند... ۶۵»

به نظر می‌آید در این تحلیل می‌توان همه انواع دیگر ویژگی‌های دین‌ورزی عوام را نیز جست؛ زیرا این نحوه دین‌ورزی بیش از آنکه مبتنی بر نوعی بیش و روش متکی بر دانش و آگاهی اصولی باشد، بر نوعی حالت روانی و برداشت ذهنی (شخصی یا گروهی) استوار است. در نتیجه به علت نبود یک شاخص و معیار قطعی برای داوری درباره صحت و سقم آن، امکان نقد مستقیم آن وجود ندارد؛ زیرا طلایه‌داران و متولیان آن از این نحوه تعامل ناآگاهند. با این حال حالت یا وضعیت موجود حاکم بر این نحوه دین‌ورزی، هر چه باشد، پیامدهای واقعی و عینی آن، گریزناپذیر و حتمی است؛ از جمله رویگردانی از دین. ۶۶.

باری، بحث در این باره بسی بیش از این حرف‌ها است؛ ولی در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و در ادامه به بحث درباره آثار و پیامدهای دین‌ورزی عوام می‌پردازیم:

پیامدهای دین‌ورزی عوام

بی‌تردید بحث درباره پیامدهای یک نحوه خاص دینداری، با نوع نگاهی که به دین می‌شود، رابطه تنگاتنگی دارد؛ به طوری که افرادی که دین را به معنای تدین و نوعی حالت منفعلانه عاطفی مبتنی بر پرستش و نیایش می‌دانند، هرگونه پیامد دینداری، اعم از مثبت یا منفی، را در همان دایره محدود ارزیابی می‌کنند و اگر برخی از آنان، به حوزه‌هایی فراتر از امور درونی توجه کنند، قطعاً این توجه و اهتمام، ثانوی و اعتباری خواهد بود. اما کسی که از زاویه دیگری به دین می‌نگرد و آن را نظام و برنامه‌ای کامل می‌داند و بر این باور است که پرستش و نیایش یکی از ابعاد مورد توجه و اهتمام دین به شمار می‌رود، در بررسی پیامدهای دینداری عوام به گونه دیگری نظر می‌کند و بسی فراتر از احوال فردی و عاطفی شخصی نظر می‌افکند تا اینجا مطالب و موارد فراوانی درباره دین‌ورزی عوام و بنیادها، نمادها و پیامدهای

آن ارائه شد، یک مطلب اساسی را نباید از قلم انداخت. و آن، بحث درباره «علل و عوامل» مؤثر در ایجاد و تقویت این نحوه دین‌ورزی است. البته در ابتدای مقاله به صورت اجمالی به این موارد اشاره شد. در این مقاله هم امکان تفصیل بیش از این مطلب وجود ندارد. از این رو بهتر است خلاصه‌وار به چند عامل مهم و مؤثر در این نحوه دین‌ورزی اشاره کنم که در اصل موجب ظهور این پیامدها شده‌اند و از خوانندگان محترمی که قصد پیگیری این مطلب را دارند تقاضا نمایم به این عوامل هم نظری داشته باشند. عوامل موردنظر به طور خلاصه عبارتند از:

۱. جدا بودن حکومت‌گران از علمای دینی
۲. جدا بودن حکومت‌گری از علم
۳. رشد و گسترش غیر متعارف تصوف و زهدگرایی
۴. رواج و ترویج پیدا و پنهان جبرگرایی
۵. بی‌اهتمامی به امور دنیا و فرار از مسئولیت‌های اجتماعی
۶. سوء مدیریت حوزه‌های آموزش علوم دینی و عدم ابتکار علمی در آنها
۷. بی‌توجهی به قواعد علمی (از جمله قانون علیت) و ترجیح کشف و کرامات اولیا بر این قواعد
۸. نحوه مدیریت امور مالی و اقتصادی
۹. فساد سیاسی و ...^{۶۷}

بر اثر نفوذ و تاثیر این عوامل، یکی از بزرگ‌ترین آفت‌های دین‌ورزی عوام رخ نمود؛ به طوری که در پی آن، دین از رهبری عملی و مدیریت امور کلان اجتماعی یا رانده شد یا دستش چندان کوتاه و کم‌تقش شد که انگار بدون وجود و حضور آن نیز امکان اداره امور وجود داشت و هیچ اشکالی بروز نمی‌کرد!

بدین ترتیب ارائه «تصویر جزئی از دین» نهادینه شد و به این وسیله بزرگ‌ترین جنایت و خیانت در حق دین عملی گشت. با کنار گذاشته شدن دین از حوزه مدیریت کلان جامعه، انحطاط مسلمانان به اوج خود رسید و راه برای ظهور دو طیف کاملاً متناقض سکولاریسم و بنیادگرایی فراهم شد.^{۶۸}

این دو طیف ظاهراً ناهمخوان به مثابه دو پیامد عملی و انکارناپذیر دین‌ورزی عوامانه، با همه اختلافات و تفاوت‌هایی که با هم داشتند، در یک صفت مشترک بودند و آن اینکه، دین

در اندیشه هر دو جزئی و محدود تلقی می‌شد و به این صورت برای تبدیل کردن سیمای زندگی به تصویری کامل و فراگیر، نیاز به در هم آمیختن موضوعات و امور دیگری بود که در هر، یک از این دو طیف به گونه خاصی این امر عملی شد.

* * *

در پایان ضمن ابراز ناراحتی از وقوع این گونه حوادث مهیب در دامن دین، امیدوارم راهی برای خروج از دایره تنگ این موارد پیدا شود و از آن مهم‌تر از گسترش بی‌حد و حساب آن جلوگیری به عمل آید. جهان در عصر حاضر استعداد بیشتری برای افراط و تفریط دارد، باید از به ثمر نشستن این استعداد شوم جلوگیری شود؛ زیرا اگر بتوان به نوعی در برابر حالت فردی و حتی گروهی این نحوه دین‌ورزی تا حدی مدارا کرد و آفات و آسیب‌های آن را محدود و منحصر دانست، قطعاً در صورتی که این تفکر، مدیریت کلان جامعه و اداره امور اجرایی و سیاسی آن را به دست گیرد، آفاتش نیز به اندازه منصب و جایگاهی که اشغال می‌کند، گسترش می‌یابد و دیگر نمی‌توان با پیامدهای تلخ و ناگوار آن مدارا کرد و درحقیقت نمی‌توان زیاد هم با آن درافتاد؛ زیرا احساس حقانیت یا توهم صحت و صوابی که در مخیله این افراد و طلایه‌داران آن جریان دارد، امکان هرگونه نقد مشفقانه یا مقاومت منطقی را از دیگران سلب می‌کند و حتی ممکن است به بهانه‌های مختلف راه آزادی‌های مشروع و طبیعی افراد و حتی همکیشان خود را نیز بگیرد؛ تنها به این بهانه که به سان آن‌ها نمی‌اندیشد.

اینها فقط تخیل نیست؛ زیرا این موارد واقعاً در جهان اسلام رخ داده است. چه بسا افراد بی‌گناه و حتی علمای نامداری که فقط به گناه مخالفت با عوام‌زدگی و تدین فاسد ترور و خانه نشین شدند؛ چه بسا افراد بی‌گناهی که در انفجارهای ناروا کشته شدند، چه مساجد و معابدی هدف تیرهای مجرمانه این افراد ساده‌لوح و متعصب قرار گرفت؛ چه نمازهای جمعه و جماعتی که به دست این افراد تعطیل نشد؛ چه کارهای ناروایی که با نام دین به دست این خام خیالان کج‌اندیش و سطحی‌گرا و اخباری‌صورت تحقق به خود نگرفت.

نحوه برخورد مدیران این طیف با دین، جان‌های نازل و کم‌مایه عوام و فرومایگان را به‌سان لطف بی‌مانند روح القدس می‌نوازد؛ از این رو طبیعی است که این افراد با روح‌های

مریض و جان‌های بیمار خود گرد چنین پیشروانی جمع شوند و با خیالات خام و اوهام تباه و سپاه خود، دین و دینداری را لکه‌دار کنند.

از این رو نقد نحوه تلقی عوام از دین، صرفاً یک نقد امر پرستشی - نیایشی و شخصی نیست. امری است که در حقیقت خود به همه امور و موارد پیدا و پنهان جامعه و سیاست و فکر و فرهنگ ربط پیدا می‌کند؛ به همین خاطر جا دارد به گونه‌های مختلف کاویده شود و راه و روش نیک و درست را به هر نحوی که میسر است، نمایان ساخت تا سیمای صادق دین از پشت نقاب ابرهای تیره و تار خرافه، بدعت، افراط، غلو، و ... موارد دیگری از این قبیل، بیرون آید و مردم بیچاره و گرفتار، به قلمرو نور و روشنایی قدم بگذارند. از تنگی دنیا به فراخی آن وارد شوند، از جور ادیان و دین‌ورزی‌های ناسالم رهایی یابند و از عدل و انصاف دین مورد تأیید خداوند برخوردار و بهره‌مند شوند.

دین خدا و برنامه منظمی که در سایه آموزه‌های الهی پدید آمده است، جان‌های سالم و پاک را صفا و صیقلی می‌دهد، آنها را سرشار می‌سازد، و به «آسمان عشق» می‌برد. در حالی که فهم کوتاه‌بینانه و مبتنی بر حماقت و جهل و جمود و سطحی‌گرایی و ظاهر بینی و قشری‌اندیشی، و عدم اتکا بر اجتهاد و اصول مسلم و قطعی دین، نه تنها جانی را از بند و بلد نمی‌رهاند، بلکه جان‌های رها و آزاد را نیز در بند خرافات و کوتاه‌بینی‌ها و کج‌اندیشی‌های خود گرفتار می‌سازد و چنان بلایی بر سر دین و معنویت و مفاهیم والا و معتبری از این قبیل می‌آورد که کران و پایان آن مشخص نیست. از این رو چنان که گفته شد، نقد دین‌ورزی عوام، نقد یک امر پرستشی - نیایشی یا شخصی محدود نیست؛ راهی است برای رها ساختن ایمان و دین از بند و بلد. پس رو به سوی روشنایی برخیزیم و گامی برداریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این باره مراجعه به دو اثر ذیل توصیه می‌شود:

- حسن حنفی: «مقدمه فی علم الإستغراب»، الطبعه الثانيه، الموسسه الجامعيه للدراسات و النشر و التوزيع، بیروت

- دکتر عبدالله ابراهیم: «المركزية التفریبه: اشکالیه التكون و التمركز حول الذات»، الطبعه الأولى، المركز الثقافى العربى، بیروت، ۱۹۹۷ م.

۲. دراین باره رک:

محمدقطب: «مذاهب فکریه معاصره»، صص ۱-۷۶، الطبعه الخامسه، دارالشروق، ۱۹۹۱ م.

۳. احمدین فارس: «مقائیس اللغه» ج ۲، ص ۳۱۹، ماده (دی ن)، به تصحیح محمد عبدالسلام هارون.

4. Sovereignty

۵. درباره معانی لغوی و شواهد شعرى و روائى مربوط به دین، رک:

- «لسان العرب» ج ۱۷، صص ۲۴-۳۰، ۱۸۹، ۳۱۳؛ «مقائیس اللغه» ج ۱، ص ۳۳۴ و ج ۲، ص ۳۱۹.

- «أساس البلاغه» ج ۱، ص ۲۹۱، «دیوان الحظیه»، ص ۶۱؛ «دیوان الاخطل»، ص ۵.

۶. به عنوان مثال، رک:

- آل عمران / ۸۳؛ النحل / ۵۲؛ الزمر / ۲، ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷؛ غافر / ۶۴-۶۵.

۷. در این باره رک:

- یونس / ۱۰۴-۱۰۵؛ یوسف / ۴۰، ۷۶؛ الروم / ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰؛ النور / ۲؛ التوبه / ۳۶؛ الانعام / ۱۳۷؛

الثورى / ۲۱؛ الکافرون / ۶.

۸. در این باره رک:

- الذاریات / ۵؛ الماعون / ۱-۳؛ الإنفطار / ۱۷-۱۹.

۹. در این باره رک:

- التوبه / ۲۹، ۳۳؛ آل عمران / ۸۵؛ الأنفال / ۳۹؛ النصر / ۱-۳.

۱۰. برای تفصیل بیشتر این بحث، رک:

- ابولأعلى المودودى: «المصطلحات الأربعة فى القرآن»، صص ۱۰۵-۱۱۷، الطبعه الاولى فى ایران، ۱۳۷۲، با

دخل و تصرف.

۱۱. مثنوی: دفتر یکم، ابیات ۲۳۰۸-۲۳۱۰.

۱۲. برای توضیح تفصیلی و مبتنی بر قرآن این مفهوم، رک:

- محمد، قطب: «لا إله الا الله عقیده و شریعه و منهاج حیاة»، الطبعه الاولى، دارالشروق، القاها، ۱۹۹۵ م.

۱۳. برای تفصیل بیشتر، ر.ک:
- ابوالاعلی مودودی؛ همان، صص ۸۷ - ۱۰۴.
۱۴. محمد قطب؛ همان.
۱۵. سید قطب؛ «دراسات اسلامیه»، صص ۸۶ - ۹۳، دارالشروق، القا، بی تا.
۱۶. جهت اطلاع بیشتر درباره این اوصاف، ر.ک:
- سید قطب، همان، صص ۱۱۸ به بعد.
- الدكتور عبدالکریم زیدان؛ همان، صص ۵۷ - ۷۶.
- مطهری، استاد شهید؛ همان، صص ۲۲۵ - ۲۵۰.
- سید قطب؛ هذا الدین، دارالشروق، القا، بی تا.
۱۷. مطهری، مرتضی؛ «مجموعه آثار» ج ۲، ص ۲۲۵ به بعد، ج هشتم، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۸.
۱۸. سید قطب؛ «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته» ص ۴۵، الطبعة الرابعه عشر، دارالشروق، القا، ۱۹۹۷.
۱۹. الدكتور عبدالکریم زیدان؛ «اصول الدعوه»، صص ۴۶ - ۴۷، بغداد، ۱۹۷۵.
۲۰. سید قطب، همان، ص ۷۵ به بعد.
۲۱. به عنوان نمونه، ر.ک:
- علی بن ابی طالب؛ «نهج البلاغه» خطبه های ۳۶، ۴۰، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۸۱ و ...، ضبط نصه و ابتکر فهارسه العلمیه، الدكتور صبحی الصالح، بیروت، ۱۳۸۷ هـ.
۲۲. مشکور، محمدجواد؛ «فرهنگ فرق اسلامی»، صص ۴۰۱ - ۴۰۷، ج سوم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵.
۲۳. همان، صص ۱۲۶ - ۱۳۷.
۲۴. همان، صص ۳۵۶ - ۳۵۸.
۲۵. محمد قطب؛ «واقعتنا المعاصر» صص ۱۰۵ - ۱۴۹، الطبعة الاولى؛ دارالشروق، القا، ۱۹۹۷ م.
۲۶. همان، با تلخیص فراوان.
۲۷. مشکور، محمدجواد، همان.
۲۸. محمد قطب؛ همان، ص ۱۴۱.

۲۹. همان، ص ۱۴۲.
۳۰. سید قطب: «مقومات التصور الإسلامي»، صص ۴۱ - ۴۲، الطبعة الخامسة، دارالشرق، القاهرة، ۱۹۹۷ م.
۳۱. اقتباس از همان، صص ۴۳ - ۴۴ یا دخل و تصرف.
۳۲. همان، ص ۴۴.
۳۳. سید قطب: «فی ظلال القرآن»، ج ۱ مقدمه، ص ۱۶، الطبعة الثالثة و الثلاثون، دارالشرق، ۲۰۰۴ م.
۳۴. همان، ص ۱۷.
۳۵. الطباطبائی، محمدحسین: «بدایه الحکمه»، ص ۱۱، الطبعة الرابع عشر، موسسه النشر الاسلامی، النابه لجماعه المدرسین بقم، ۱۴۱۶ هـ.
۳۶. از جمله رک: ویژه‌نامه کتاب نقد درباب عرفان منهای شریعت.
۳۷. دربارہ این موارد، رک:
- زرین کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
۳۸. سروش، عبدالکریم: «فریه‌تر از ایدئولوژی»، صص ۲۹۵ - ۳۴۳، ج پنجم، موسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۶. البته قبلاً این پرسش را امیر شکیب ارسلان مطرح ساخته بود.
۳۹. شوری: ۲۱.
۴۰. محمدانقرالی: «لبس من الإسلام»، صص ۷۷ - ۷۹، الطبعة الأولى، دارالقلم، دمشق، ۱۹۹۹ م.
۴۱. الدكتور يوسف القرضاوی: «الصحوه الاسلامیه بین الجحود و الترف»، ص ۲۸، الطبعة الثالثة، دارالصحوه (القاهره) دارالوفاء، (المنصوره)، ۱۹۹۴.
۴۲. بقره / ۱۴۳.
۴۳. الدكتور محمد عماره: «مقالات الغلو الدینی و اللادینی»، صص ۸ - ۹، الطبعة الأولى، دارالشرق، القاهرة، ۲۰۰۴ م.
۴۴. انعام، ۱۶۲ - ۱۶۳.
۴۵. الدكتور محمد عماره: همان، ص ۹.
۴۶. مائده / ۷۷.
۴۷. أعراف / ۳۱ - ۳۲.
۴۸. مائده / ۸۷ - ۸۸.

۴۹. قرضاوی، یوسف: همان، صص ۳۳ - ۳۷.
۵۰. همان، صص ۴۳ - ۶۰ یا تصرف کامل.
۵۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۶ - ۳۳۵۹.
۵۲. بقره (۲): ۱۸۵.
۵۳. نساء (۴): ۲۸.
۵۴. انفال: (۸): ۶۶.
۵۵. بقره (۲): ۲۸۶. برای اطلاع بیشتر از آیات دیگری به همین معنا، رک: نساء / ۸۴؛ أنعام / ۱۵۲؛ أعراف / ۴۲؛ مؤمنون / ۶۲؛ طلاق / ۶۵.
۵۶. به عنوان مثال، رک: مائده / ۹۳؛ أحزاب / ۵؛ بقره / ۱۹۸، نساء / ۱۰۱ - ۱۰۲، بقره / ۲۲۹ - ۲۳۰ و ۲۳۳ - ۲۳۶ و ۲۸۲ و ... در همین معنا واژه لا جناح نیز به کار رفته است.
۵۷. به عنوان مثال، رک: أعراف / ۲، حج / ۷۸. مائده / ۶، توبه / ۹۱، نور / ۶۰ - ۶۱ و ...
۵۸. الإمام الشیخ محمد عبده: «الأعمال الكاملة»، تحقیق و تقدیم الدكتور محمد عماره، ج ۳، ص ۳۱۴، الطبعه الاولى، دارالشروق، القاهرة، ۱۹۹۳ م.
۵۹. سید قطب: «هذا الدین»، صص ۲۸ - ۲۹، دارالشروق، بی تا.
۶۰. سروش، عبدالکریم: «سنت و سکولاریسم»، ص ۱۳۶، ج دوم، موسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۸۲.
۶۱. بقره / ۶۰ و ۶۵، نساء / ۸۳، أعراف / ۱۶۰، هود / ۷۹، یوسف / ۷۳ و ۸۹، نور / ۴۱، أحقاف / ۴، حجرات / ۱۳، ممتحنه / ۱۰، تحریم / ۳، اوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۶۲. بقره / ۳۰ و ۷۷ و ۱۹۷ و ۲۱۶ و ۲۵۵ و ۲۸۴، آل عمران / ۵ و ۲۹، نساء / ۴۵ و ۱۰۸، مائده / ۹۷ و ۹۹ و ...
۶۳. بقره / ۲۸۲، آل عمران / ۷ و ۱۸، نساء / ۱۶۲، أنعام / ۹۷، اعراف / ۳۲ و ...
۶۴. الإمام شیخ محمد عبده: همان، صص ۳۱۴ به بعد.
۶۵. مطهری، مرتضی: «مجموعه آثار ۱۹»، جلد اول از بخش فقه و حقوق، صص ۱۱۰ - ۱۱۱، با تلخیص، ج سوم، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۸۱.
۶۶. در این باره، رک:

- مطهری، همان، ج ۲۱، صص ۴۶۰ به بعد، ج اول، انتشارات صدرا، ۱۳۸۱.
- محمد قطب: «مذاهب فکریه معاصره»، صص ۱ - ۷۶.
۶۷. در این باره، رک:
- محمد الغزالی: «الدعوه الاسلامیه فی القرآن الحالی»، صص ۵۵ - ۷۸، الطبعة الاولى، دارالشروق، القاہرہ، ۲۰۰۱ م.
- محمد الغزالی: «کیف تفهم الاسلام»، الطبعة الرابعة، نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزیع، القاہرہ ۲۰۰۶ م.
۶۸. درباره انحطاط مسلمانان و پیامدهای آن بر جهان، رک:
- أبو الحسن علی الحسنی الندوی: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين»، الإتحاد الاسلامی العالمی للمنظمات الطلاییه، ۱۹۷۸ م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی